۲. تعدد قرائات (۱۴۰۰/۰۸/۰۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۰۴ آبان ۱۴۰۰

- پیش‌گفتار
- خلاصه‌ای از تاریخچه مواجهه علماء با روایت « نزل علی حرف واحد»
- نقل مهم ابن عبد البر از سفیان بن عیینه و ابن وهب
- کلام روشن علامهٔ طباطبایی در قبول تعدد ثبوتی قرائات
- ملاحظه استاد نسبت به فرمایش علامه درباره تعدد واختلاف نزول سنوی
- بررسی دیدگاه مرحوم کلینی پیرامون روایت «نزل علی حرف واحد»
- رابطه تحریف و تعدد قرائات

پیشگفتار

برائت درشبهه مفهومیه بین اقل و اکثر و تفکیک بین شک درنفس مکلف به با شک درمحصّل آن

خلاصه‌ای از تاریخچه مواجهه علماء با روایت « نزل علی حرف واحد»

جلسه قبل مطلبی که به ذهنم آمده بود را عرض کردم. یادم نیست که قبلاً مطرح شده بود یا نه. آن چه که به ذهنم بود این بود که می‌خواستیم دیدگاه و نگاه خود مرحوم کلینی رضوان‌الله‌علیه نسبت به روایات «نزل القرآن بحرف واحد» را به دست بیاوریم. چه دیدگاهی نسبت به اینها داشتند. چرا این سؤال به ذهنم آمد؟ چون مستندات روشنی پیدا کردیم که نشان می داد زمینه صدور روایات حرف واحد، بعداً عوض شد. وفات مرحوم کلینی در سیصد و بیست و نه است. وفات ابن مجاهد سیصد و بیست و چهار است. بعد از کار ابن مجاهد تا صد سال بعد، دیگر صحنه عوض شد. گفتم که می‌گفتند تکفیری می‌کنیم. لذا زمان مرحوم شیخ الطائفه یک فضایی تشکیل شده بود. لذا باید از آنها جدا صحبت کنیم. دیدگاه خود مرحوم کلینی چه بوده؟ ما به‌دنبال این بودیم. از خود کافی به دست بیاوریم. این اصل سؤال است.

بعضی از فرمایشات آقایان که می‌آید چیزی به ذهنم می‌آید که تأکید کنم. فرموده بودند شما گفتید شیوع روایات حرف واحد از قرن یازدهم بوده. ببینید من عرض نکردم شیوع روایات «انما هو حرف واحد نزل من عند واحد» از قرن یازدهم بوده؛ شیوع روایت از همان زمان معصومین بوده؛ در کافی بازتاب همان شیوع است. قبلاً هم عرض کرده بودم. در شیوع آنها هیچ گیری نیست. نزد شیعه در همه زمانها واضح بود. آن چه که من عرض کردم این بود؛ این روایات با این شیوعی که از اول داشته در یک زمینه اجتماعی صادر شده که آن زمینه محو شد. ما شواهد روشنی را پیدا کردیم. زمینه صدور اصلاً محو شده بود. و لذا دو موضع گیری بعد از محو زمینه صدور روایت، صورت گرفته است. یکی؛ موضع گیری شیخ الطائفه در مقدمه تبیان، همچنین موضع گیری مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع.

آن موضع گیری این است که می‌گویند این روایات –نزل القرآن بحرف واحد- شایع است و آن را مقابل «نزل القرآن علی سبعة احرف» می‌گذارند. می‌گویند خب بین شیعه معروف است که «ان القرآن نزل علی حرف واحد» ولی اهلسنت دارند «نزل القرآن علی سبعة احرف». این یک موضع گیری لطیفی است. همین اندازه است. بیشتر هم نیست. قبلاً هم مفصل از اینها بحث کرده‌ایم. مقدمه تبیان و مقدمه مجمع همین است. می‌گویند شایع از روایات شیعه این است که «ان القرآن نزل علی حرف واحد»؛ مقابل آن روایت بسیار معروف که اهلسنت ادعای تواتر می‌کنند. آنها می‌گویند «ان القرآن نزل علی سبعة احرف». این دو عبارت را در مقدمه تبیان و مجمع داریم. قبلا هم عرض کردم که جمع آن با سائر کلمات شیخ و دیگران چه می‌شود.

اگر یادتان باشد صاحب فصل الخطاب مقابل طبرسی و شیخ –البته عبارت شیخ را در فصل الخطاب نیاورده اند- در آن جایی که فرمودند «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا»، هم شیخ و هم مرحوم طبرسی فرمودند که این اختلاف قرائات اصلاً اختلاف نیست. همه آنها حق است. بلکه اختلاف برای جایی است که می‌دانیم یکی از آنها درست نیست. مرحوم نوری در فصل الخطاب موضع گرفتند و با اینها در افتادند که همین مرحله دومی است که می‌خواهم بگویم.

بنابراین یکی صدور روایات حرف واحد و یکی تبیین بعد از محو زمینه صدور است که در مقدمه این دو تفسیر آمده؛ به این نحو که بین شیعه معروف است که قرآن حرف واحد است. و این حرف

واحد مقابل سبعة احرف است. آن چه كه من از قرن يازدهم عرض كردم اين است: به رواياتِ «انما هو حرف واحد» بر در تعدد قرائات استدلال مى‌كنند. نه بر در «سبعة احرف». پس دو فضا و دو باب است. از اينجا ديگر شروع شد. اين هم فضاى تحقيق است و ما هم طلبه هستيم و تحقيق مى‌كنيم. حال واقعاً بايد بگرديم و پيدا كنيم. تا آن جايى كه ما پيدا كرديم مرحوم سيد نعمت الله جزائرى اولين شخص بودند؛ قبل از ايشان در كتب شيعه از حديث، از فقه، از تفسير يك نفر پيدا كنيد كه بگويد چون رواياتِ كافى مى‌گويد «نزل القرآن على حرف واحد» پس تعدد قرائات باطل است. مقصود معلوم باشد. بزنگاه عرض ما اينجا بود.

و الا ببينيد قطب راوندى كه قبر مباركشان در صحن حضرت معصومه سلام الله عليها است، از بزرگان و اجلاء علماء اماميه هستند. مقام قطب راوندى شوخى نيست. ايشان فقه القرآن دارند كه در نرم‌افزارها موجود است. در جلسات قبل هم من عبارت ايشان را آوردم و خواندم. فرمودند «على مذهبنا يجوز العمل بالقرائتين». هر دوى آنها حق است. لينك آن را در فدكيه هم گذاشته‌ام. خب او يك فقيه است كه فقه القرآن نوشته؛ براى قرن ششم هستند.

شاگرد: ايشان بود كه فرموده بودند براى همه اين قرائات تا اميرالمؤمنين سند داريم؟

استاد: نه، عبارت فقه القرآن اين نبود. ولى ايشان مى‌گويند «على مذهبنا يجوز العمل بالقرائتين[1]»؛ خيلى جالب است؛ يعنى هر دوى آنها درست است؛ «يطهّرن» يا «يطهُرن». به نظرم در ذيل اين آيه بود. دو-سه جاى فقه القرآن است. عباراتشان اين را روشن مى‌رساند. خب قطب راوندى كافى را نخوانده بودند كه «انما هو حرف واحد»؟! خوانده بودند. پس چرا مى‌گويند على مذهبنا هر دو قرائت درست است و حق است و طبق حكم شرعى است؟! ما دنبال اين هستيم كه قبل از سيد نعمت الله يك نفر از قبل قرن يازدهم پيدا شود كه به رواياتِ حرف واحد براى در تعدد قرائات استدلال كرده باشد. و لذا مرحوم نورى صاحب فصل الخطاب كه به اين رواياتِ حرف واحد در در تعدد قرائات استدلال مى‌كنند با مثل مرحوم طبرسى صاحب مجمع در مى‌افتند و مى‌گويند كه حرف شما درست نيست. پس معلوم مى‌شود كه مبناى مرحوم طبرسى با مبناى ايشان دو تا است. اصلاً دو جور كار است.

پس اين معلوم باشد كه من عرض نكردم شيوع اين رواياتِ براى قرن يازدهم است. بلكه شيوع آن از اول بوده است. فقط در قرن پنجم به بعد چون زمينه صدور از بين رفته بود، رواياتِ حرف واحد را مقابل سبعة احرف مى‌گذاشتند. از قرن يازدهم به بعد از اين رواياتِ براى در تعدد قرائات استفاده كرده‌اند. اين نكته خيلى مهمى است كه ما از نظر تحقيقى هم بعد دنبال آن هستيم تا شواهدى را پيدا كنيم. اين يك نكته.

---

[1] فقه القرآن ج1 ص55؛ و على مذهبنا لا يحتاج إلى ذلك لأنا نعمل بالقراءتين فإنا نقول يجوز الوطء الرجل زوجته إذا طهرت من دم الحيض و إن لم تغتسل متى مست به الحاجة و المستحب أن لا يقربها إلا بعد التطهير و الاغتسال. و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ.

نقل مهم ابن عبد البر از سفیان بن عیینه و ابن وهب

من جلوتر عرض کرده بودم که مطلوب ما نسبت به حوزه، این است که به اینجا برسیم که هر طلبهای که مقداری با این علوم آشنا شده، این حرف سفیان به عیینه[1] به گوشش خورده باشد. حرف ابن وهب به گوشش خورده باشد. هر کسی چند سالی درس خوانده باشد این مستندات واضح تاریخی که ما با چه زحمتی به آن رسیدیم – در طی چند سال کمکم جلو میرفتیم - به گوشش خورده باشد. ما چند سال مشغول بودیم خرد خرد به این ها می رسیدیم. اول به ابن حجر در فتح الباری رسیدم. میگفت «و قد ثبت عدة من الصحابه کانوا یقرئون ولو لم یسمع[2]». اول این را پیدا کردم. عجب! ابن حجر دارد تصریح میکند. برای زمینه صدور روایت ما خیلی ابهام داشتیم. با چه زحماتی به این زمینه صدور دست پیدا کردیم. اما آن وقتی که دیگر فصل الخطاب شد و دیگر کار در ذهن من صاف صاف شد و مطلب تمام شد، وقتی بود که در فتح الباری و کتاب الاستذکار ابن عبد البر در قرن پنجم، به این رسیدیم که دو نفر هم سفیان بن عیینه و هم ابن وهب -این وهب شاگرد مالک است که در ۱۹۷ وفات کرده است. یعنی سه سال به قرن سوم مانده بوده وفات کرده. یک سال بعد از او سفیان بن عیینه در سال ۱۹۸ وفات کرده- کار را تمام کرده بودند. یعنی به قدری دلالت واضح است که میگویم باید هر طلبهای شنیده باشد. به قدری واضح است که هیچ کسی در هیچ فضایی نمیتواند اینها را توجیه کند. سؤال روشن است؛ میگوید از سفیان به عیینه پرسیدم –بعدش همان شخص میگوید که ابن وهب هم همین را میگوید-:

> **التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (٢٩٣/٨)**
>
> **المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)**

> وهذا كله يدلك على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل قال أنبأنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الحسين بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة
>
> وبه قال محمد بن جرير الطبري[3]

«المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)»؛ معاصر شیخ الطائفه بوده است. در اندلس بوده. ایشان از کتب بسیار مهمی سند میآورد.

در کتاب المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز که برای همان ابی شامه معروف در علوم قرآنی است، هم این مطلب را میآورد. «إمتاع الأسماع (۲۷۰/۴)» هم میآورد. در فتح الباری ابن حجر هم هست. اینها را قبلاً گفته ام. در فدکیه هم آوردهام.

شاگرد: آدرس را میفرمایید؟

استاد: الاستذکار قدیمیترین کتاب در این زمینه است. الاستذکار برای خودش است که خلاصه التمهید است. التمهید یکی از امهات مستندات قدیمی است. جلد هشتم، صفحه ۲۹۳. آن چیزی که مقصود من است این است:

«قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة»؛ ببینید نمیشود توجیه کنند. کلمه به کلمه نگاه کنید. سفیان بن عیینه چه کسی بوده؟ ۱۹۸ وفات کرده است. سن او هم طولانی بوده و معاصر امام صادق و امام کاظم و امام رضا سلام الله علیهم بوده.

«عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين»؛ یعنی دقیقاً همین بحثی که ما داریم. مدنیین «مَلِک» میخوانند و عراقیین «مالک» میخوانند و نظیر اینها . دو جور میخوانند. میگوید از او پرسیدم: **«هل تدخل في السبعة الأحرف»؛** روایتی که میگوید «نزل القرآن علی سبعة احرف» به این معنا است؟ سبعة احرف یعنی «ملک» و «مالک»؟ چه جواب داد؟**«فقال لا»؛** ملک و مالک که سبعة احرف نیست. خب پس سبعة احرف چیست؟«وإنما السبعة الأحرف كقولهم»؛ یعنی قول مردم؛**«هلم أقبل تعال أي ذلك قلت أجزأك»؛** تلاوت به معنا است. حال در وحی تعال بوده، شما بگو اقبل. فرقی که نمیکند. مقصود را داری میرسانی. ببینید سفیان بن عیینه نزول قرآن بر سبعة احرف را به تلاوت قرآن به معنا، معنا میکند.

در تفسیر ابن کثیر از انس بود؛ به این صورت خواند: «ان ناشئة اللیل هی اشد وطئا و اصوب قیلا». یکی گفت چرا به این صورت خواندی؟! باید میگفتی«و اقوم قیلا». گفت اینها فرقی ندارند، معنایشان یکی است. و لذا ابن حجر میگوید:

>

> **لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعا له[4]**

من ابتدا این را دیدم. عجب! تصریح او است. بهدنبال او راه افتادیم. بعد میبینیم از سفیان بن عیینه میپرسد اینکه ما بخوانیم «ملک» یا «مالک» سبعة احرف است؟ میگوید نه، اینکه سبعه احرف نیست. حالا دنبالش جالب بود که ابن عبد البر از آن قاری بزرگ –ابوبکر اصفهانی- نقل کرد؛ گفت: **«قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب»؛** ابن وهب از بزرگان مفسرین و از شاگردان مالک بن انس است. یک سال قبل از سفیان وفات کرده است. او هم همین را گفته است. مالک ابن انس هم گفته. خود ابن وهب میگوید که از مالک پرسیدم مرادف بخوانیم؟ گفت بله، اری ذلک واسعا [5]. ابن حزم گفت این کافر حساب میشود. ابن حزم بعد از ابن مجاهد بود. ابن حزم راست میگفت. اگر مالک در زمان آنها بود کافر میشد. اما خبر ندارد زمانیکه مالک بود، اصلاً با این ها کافر محسوب نمی شدند. بلکه فضا، فضای دیگری بود. بعد میگوید:

«قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرىء»؛ که از بزرگترین اساتید اقراء است. نزدیک همان زمان بود.**«ومعنى قول»؛** این را درست کنار روایت کافی بگذارید، تمام است. مال همان زمان است. او گفته **«معنى قول سفيان هذا»؛** اینکه سفیان گفت اختلاف مدنیین و عراقیین سبعة احرف نیست به چه معنایی است؟**«أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد»؛** پس چه شما «ملک» بخوانید و چه «مالک» بخوانید، «نزل علی حرف واحد». پس روایات کافی –انما هو حرف واحد- ناظر به قرائاتی که سند دارد نیست. و لذا تصریح میکنند که حرف واحد است. هر چه شما قراءاتی که سند دارد و متواتر است را بخوانید، حرف واحد هستند. من این را عرض کردم که طلبهای نباشد که چند سال مشغول باشد و این حرف سفیان بن عیینه را نشنیده باشد که تصریح میکنند که سبعة احرف یعنی اینکه خودت مرادف درست کنی. آن وقت معنای روایت کافی را خیلی قشنگ میفهمد. «انما هو حرف واحد نزل من عند واحد». اما اگر شما به جای «تعال» که جبرئیل علیهالسلام آورده بگویید «اقبل»، نزل من عندک است. معنا با این زمینه صدور روشن است.

---

[1]التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (٢٩٣/٨)؛ حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرىء ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة وبه قال محمد بن جرير الطبري

[2] فتح الباري لابن حجر (٥٣٩/٤)
تنبيه وقع في تفسير سورة الحجر في آخر هذا الحديث عن علي بن عبد الله قلت لسفيان إن إنسانا روى عنك عن عمرو عن عكرمة عن أبي هريرة أنه قرأ فرغ بضم الفاء وبالراء المهملة الثقيلة وبالغين المعجمة فقال سفيان هكذا قرأ عمرو يعني بن دينار فالذي سمعه هكذا أما لا وهذه القراءة رويت أيضا عن الحسن وقتادة ومجاهد والقراءة المشهورة بالزاي والعين المهملة وقرأها بن عامر مبنيا للفاعل ومعناه بالزاي والمهملة أدهش الفزع عنهم ومعنى التي بالراء والغين المعجمة ذهب عن قلوبهم ما حل فيها فقال سفيان هكذا قرأ عمرو فالذي سمعه أما لا قال سفيان وهي قراءتنا قال الكرماني فإن قيل كيف جازت القراءة إذا لم تكن مسموعة فالجواب لعل مذهب جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحا قلت هذا وإن كان محتملا لكن إذا وجد احتمال غيره فهو أولى وذلك محمل قول سفيان لا أدري سمعه أما لا على أن مراده سمعه من عكرمة الذي حدثه بالحديث

ال أنه شك في أنه له سمعه مطلقا فالظن به أن ال يكتفي في نقل القرآن بالأخذ من الصحف يغير سماع أو أمارة قوله سفيان وهي قراءتان فمعناه أنها واقعة كان يختار من القراءة به فيجوز أن ينسب إليه كما نسب لغيره

[3] التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (٢٩٣/٨)

[4] فتح الباري لابن حجر (٢٧/٩)

[5] الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم (١٧١/٤) ؛ ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم ان سالمالكيون قد صح عن صاحبهم ما نا المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن مناس ابن مسرور ان يحيى ان يونس بن عبد الأعلى ان ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجل {إن شجرة زقوم * طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا فقيل لمالك أفترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قالمالك ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرؤوا منه ما تيسر مثل تعلمون تعلمون قال مالك ال أرى في اختالفهم في مثل هذه أبأس ولقد كان الناس ولهم مصاحف واالستة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال وأبو محمد فكيف يقولون مثل هذه أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا لكل باقئة في القرآن وأ يمنعون من هذا فيخالفون صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إنسان عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصدا إلى الخير ولو أن أمرا ثبت على هذا وجازه بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخالف هذا لكان كافرا ونعوذ بالله من الضالل قال أبو محمد فبطل ما قاله في الإجماع وأبطل بيانا والحمد لله رب العالمين

کلام روشن علامۀ طباطبایی در قبول تعدد ثبوتی قرائات

همین شنبه شب در منزل یکی از اعزه بود؛ ایشان فرمودند؛ با اینکه در مباحثه هم عرض کرده بودم و از کتاب دیگری هم گفته بودم. چون ایشان فرمودند دوباره مراجعه جدیدی کردم و دیدم خیلی خوب است که به اندازه دو-سه دقیقه این را دوباره یادآوری کنم. ایشان فرمودند تأیید همین مطلب که تعدد قرائات مستند به خود جناب جبرئیل عن الله تعالی است، علامه طباطبائی هم در کتاب مهر تابان این را فرموده‌اند. در سؤال و جواب ابحاث تاریخی است. قبلاً هم خدمت شما گفته ام. اما بعد از تذکر ایشان دوباره آوردم و نگاه کردم. دیدم عباراتی دارند که خوب است و اشاره میکنم. کتاب من اولین چاپ است. حال الآن نمیدانم که صفحه چند است اما فصل ابحاث تاریخی بعد از بحث نسخ به اینجا میرسند. در مورد کتابت وحی میپرسند.

> **تلميذ: راجع به كتاّب وحي الهي قرآن مجيد چه قسم بوده‌اند؟ آيا وقتي كه وحي نازل مي‌شده است.**
> **بعدا رسول خدا مي‌فرستادند در پي كاتب وحي كه بيايد و بنويسد؟مثلا بعضي از كتاّب وحي وجود**
> **مقدّس حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام بوده‌اند؛ و معلوم است كه آن حضرت پيوسته با رسول**
> **الله نبودند؛ بلكه رسول الله چه بسا آن حضرت را به جنگ مي‌فرستاده‌اند؛ و يا براى مأموريّت‌هاى**
> **ديگرى گسيل مي‌داشتند.عبد الله بن مسعود و ابىّ بن كعب و زيد بن ثابت؛ وضع و طريقه‌شان**
>
> **چگونه بوده است؟[1]**

جواب علامه با «بنده ندیده ام» شروع میشود. بعد خودتان مراجعه کنید. جملاتی که منظور من است را سریع میگویم و رد میشوم. ببینید که ایشان چقدر روشن این حرف را زده‌اند.

> **و امّا اختلاف قرائتها را استناد مي‌دهند به رواياتي؛ يعني قراء اينطور از رسول الله رواياتي كرده‌اند؛**
> **و همينطور است قرائت عاصم كه قرائت دائر قرآنست؛ او نيز از امير المؤمنين عليه السّلام بيك**
> **واسطه رواياتي مي‌كند... قضيّه اختلاف قرائت در تاريخ قرآن، خود يك**

> **مسئلهايست؛ خود يك مرحلهايست... و نيز از نزد خودشان اين قرائات ابداع نشده است...اين قرائتى است مستند به پيغمبر اكرم...و بقول اهل تاريخ چون خود رسول اكرم دو قسم يا بيشتر قرآن را قرائت مىكردند، پس اختلاف قرائات راجع به اختلاف كيفيّت قرائت خود رسول الله مىشود[2]**

«**و امّا اختلاف قرائتها را استناد مىدهند به روايت**»؛ منظور از روايت يعنى از اجتهاد خودشان نيست.«**يعنى قراء اينطور از رسول الله روايت كردهاند**»؛ بعد به عاصم و ديگران مثال مىزنند و بعد مىگويند:

«**قضيّه اختلاف قرائت در تاريخ قرآن، خود يك مسئلهايست؛ خود يك مرحلهايست**»؛ يعنى حل آن و توضيحش و وضوحش خيلى كار مىبرد. من به گمانم اين دو صفحه بعد از يک عمر كار تفسيرى و علمى، خلاصه زحمات ايشان در تفسير وخلاصه زحمات علمى ايشان است. بعد مىفرمايند: «**و نيز از نزد خودشان اين قرائات ابداع نشده است...و بقول اهل تاريخ چون خود رسول اكرم دو قسم يا بيشتر قرآن را قرائت مىكردند، پس اختلاف قرائات راجع به اختلاف كيفيت قرائت خود رسول الله مىشود**».

در آن جلسه هم آن استاد بزرگوار به اين اشاره كردند:

> **جبرائيل ساليان يكبار خدمت رسول الله مىآمد و آنچه از قرآن، از اوّل وحى تا آنوقت نازل شده بود به پيغمبر دوباره مىخواند، و وحيش را تجديد مىكرد؛ و پيغمبر هم به همان طريقى كه أخيراً جبرائيل خوانده است به كُتّابوحى مىخواندهاند؛ و از آنها بههمين گونه بهمردم انتشار مىيافت؛ و در نتيجه اين وحى با وحى سابق اختلاف پيدا مىكرد. و بنابراين، علّت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائيل در سنوات عديده مىشود[3]**

«**...و در نتيجه اين وحى با وحى سابق اختلاف پيدا مىكرد**»؛ حال در اين قسمت مىتوانيم تحقيق بيشتر و هم مناقشه كنيم. من فرمايش ايشان را مىخوانم. «**و بنابراين، علّت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائيل در سنوات عديده مىشود**»؛ اولى كه ما اين مباحثه را شروع كرديم شايد بالاى ده جلسه بحث شد كه آيا اصل نزول قرائت قرآن به چه صورت بوده. اين مىتواند يک وجه آن باشد. ثبوتا ما از وجوه متعددى بحث كرديم. اين يكى از آن وجوه است كه ايشان مىفرمايند هر ساليكه جبرئيل مىآورد، متفاوت مى آورده است.

> **تلميذ: آيا هر ساليكه جبرائيل نازل مىشد و همه قرآن را براى رسول الله تلاوت مىكرد، رسول الله در يك سال همه قرآن را براى أمير**

> **المؤمنين عليه السّلام، و در سال**
> **ديگر فقط براى ابَىّ، و در سال ديگر فقط براى زيد بن ثابت، و**
> **همچنين هر سالى فقط براى يكى ديگر از كاتبين قرآن مىخواندند؟**
>
> **[4]**

مىگويند خب مثلاً كل قرآن را در يک سال براى اُبى مىخواندند؟! تلاوت سال بعد را براى ابن مسعود مىخواندند؟! جواب مى فرمايند كه نه اين طور نيست :

> **علّامه: بالاخره اين همه رواياتشان متعدّد است و همه جور دارند. فقط در**
> **سال رحلت رسول اكرم**
> **دارند كه رسول اكرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش اين**
> **است كه در امسال دوبار جبرائيل**
> **بر من نازل شده است و قرآن را براى من دوبار تلاوت كرده است؛ از اوّل**
> **قرآن تا آخر، و اين دليل بر**
> **رحلت من است؛ و البتّه معلوم است كه دو مرتبه تلاوت كرده است،**
> **يعنى به دو كيفيّت. در اين**
> **قسمتها كتاب «إتقان» سيوطى بد نيست؛ در آن اين مطالب تا حدّى**
> **كشف مىشود. سيوطى**
> **إنصافاً مردى زبردستى بوده؛ در تتبّع و نقل اقوال و رواياتِ بسيار**
> **تسلّط دارد، و در اين امور خيلى**
> **مسلّط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلكه مسلّط در نقل بوده**
> **است[5]**

آن چه كه مقصود من است كلمه «دو كيفت» است كه در چند سطر بعد مىآيد: **«در سال رحلت رسول اكرم دارند كه رسول اكرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش اينست كه در امسال دوبار جبرائيل بر من نازل شده است و قرآن را براى من دوبار تلاوت كرده است؛ از اوّل قرآن تا آخر، و اين دليل بر رحلت من است»؛** اين قسمت توضيح جناب علامه است:**«و البتّه معلوم است كه دو مرتبه تلاوت كرده است، يعنى به دو كيفيّت»؛** اين توضيح از ايشان است. ما هم قبلاً از روايت « يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ» بحث كرديم. مفصل از روايت نزول قرآن در كل سنه بحث كرديم. ايشان مىگويند سال آخر كه دوبار آمد يعنى چون دو كيفيت بود دوبار آمد. ولى اگر يک كيفيت بود، نيازى نبود كه دوبار بيايد. اين مبناى ايشان است. اين مهمترين عبارتى بود كه مقصودم بود. شايد جلوتر ها نگاه كرده بودم به اين كلمه توجه نكرده بودم. در ذهنم نيست. اينكه قبلاً عرض كرده باشم نمىدانم. ظاهراً نگفته بودم. اين مهم است كه ايشان مىگويند اساساً عرضه سنوى به خاطر تعدد نزول بوده و لذا چون در وسط سال رحلت و شهادتشان پيش مىآمد، جبرئيل دوبار آمد، چرا؟ چون دو كيفيت را تلاوت كرده باشد.

تلميذ: بالاخره بايد اين مسأله حلّ شود؛ و آن اينست كه ابىّ بن كَعْب تمام قرآن را خودش يک قسم قرائت مىكرده است، زَيد بن ثابِت نيز يک قسم و أمير المؤمنين عليه السّلام نيز يک قسم قرائت مىكرده اند؟ و در اين صورت لازمه‌اش اينست كه در هر سال، قرآن را براى يک نفر مىخواندهاند؛ و اگر در هر سال قرآن را براى همه مىخواندهاند بايد در نفس قرائت اينها نيز اختلاف وجود داشته باشد.

علاّمه: نه، ممكنست ابی ّقرآن را يك قسم خواندہ باشد و سال آيندہ يك قسم ديگر خواندہ باشد و سال آيندہ يك قسم ديگر و همينطور؛ و همينطور هم هست، چون برای ما از ہر يك از قرا ّء چند نوع قرائت حكايت شدہ است؛ از خصوص ابَی ّمثلاً، كه در اين سال اينطور خواندہ است، و در سال بعد طور ديگر قرائت كردہ است. بعضی چنين می‌گويند كه علّت اختلاف قرائات اينست[6]

اين قسمت منظور من بود؛ **«... و همينطور هم هست»**؛ اينجا اظهار نظر خودشان است. يعنی می‌گويند واقعش اين است كه اصلاً خود اُبی يک قرائت ندارد. بلكه خود اُبی چند قرائت دارد. بعد ادامه می‌دهند و می‌گويند: **«چون برای ما از ہر يکی از قراء چند قرائت حكايت شدہ است»**. كنار اين سندهايی كه چقدر طول كشيد كه پيدا كنيم را بگذاريد. برای ما از سندهای بسيار خوشحال كننده بود. از قول ابان[7] بود. ابان كه خودش مقری مدنی از قراء سبعه است، تا وقتی كه نمی گفتند قرائت خودت را بگو، نمی گفته و سائر قرائات را اقراء می‌كردہ. می‌گفتند تو كه خودت مختار القرائات داری! می‌گفت داشته باشم؛ كلّه قرآن؛ همه كلام خداست. ہر كسی به من مراجعه كند چرا از كلام خدا محرومشان كنم؟! سائر قرائات را اقراء می‌كرد و می‌گفت اگر به من بگويند كه مختار خودت را در قرائت بگو، قرائت خودم را می گويم.

خيلی در اينجا برای ما اين سؤال مطرح بود كه مختار به چه معنا است؟ ابن جزری توضيح داد كه مختار قاری با فتوای مجتهد فرق دارد.فتوای يکی از دو مفتی درست است اما در مختار قاری همه آنها درست است. اينها را ابن جزری قشنگ توضيح داد و ما همه اينها را خواندیم. اينها را عرض می‌كنم برای كسانی كه تشريف نداشتيد و در اين بحثها ذہنتان جديد است تا مراجعه كنيد و اين بحثها را صاف كنيد.

---

[1]http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/q-tfs-000-000/q-tfs-000-007-00031.html

[2]همان

[3]همان

[4]همان

[5]همان

[6]همان

[7]جمال القراء وكمال الإقراء (ص: ٥٣٢)؛ وكان ابان رحمه الله يقرئ الناس بالقراءات كلها.قال أبو دحيْة المعُلَّى بن دحية: فجئته بكتاب الليث بن سعد، رحمه الله.ألقرأ عليه، فوجدته يقرئ الناس بجميع القراءات، فقلت: اي أباروميم أتقرئ الناس بجميع القراءات؟فقال: سبحان الله العظيم، أأحرم من نفسي ثواب القرآن؟أأنا اقرئ الناس بجميع القراءات حتى إذا جاء من يطلب حرفي أقرأته به.وقال الأعشى: كان ابان يسهل القراءة لمن قرأ عليه إلا ّأن يقول له إنسان: أريد قراءتك، فيأخذه بالنبر في مواضعه، وإتمام الميمات.

ملاحظه استاد نسبت به فرمایش علامه درباره تعدد واختلاف نزول سنوی

شاگرد: قول علامه قول جدیدی هست که دو عرضه به جهت اختلاف کیفیت بوده باشد.

استاد: من جلوتر راجع به اختلاف عرضه، عرض کردم. در ذهن من چیزی بود که نزول سنوی و تعدد به‌گون‌ه‌ دیگری بود و اینطور نبود.

شاگرد: یعنی حرف شما تأیید این نبود؟

استاد: بله، اصلاً گمان من به این صورت نبود. ما ثبوتا به‌گونه‌های دیگری جلو رفتیم. اینکه هر سالی اختلاف بیاید، نبود ولذا آن عبارت قضیه جزیره خضراء که عبارت خیلی جالبی بود، عرضه اخیره را توضیح داده بود. عرضه اخیره ای که سید شمس الدین در جزیره خضراء توضیح داد را چند روز خواندیم. می‌گفت دفعه آخر جبرئیل آمد و همه را آورد «فالکل من قرائة امیرالمؤمنین[1]». یعنی طبق نقل سید شمس الدین در جزیره خضراء، تمام قرائات –سبعة احرف- در عرضه اخیره آمده است. نه اینکه عرضه اخیره تنها یک قراءت آمده باشد که همان قراءت آخری باشد. اینها شواهدی بود که در مباحثه دست به دست هم می‌داد.

> **تلميذ: ممكن نيست كه بگوئيم همانطوركه نحويّن مثل سيبويه و كسائى و غيرهما روى قواعدى كه در دستشان است اختلاف دارند يكى شعر عربىّ را بقسمى مىخواند؛ و ديگرى بقسم ديگر؛ در اعراب اختلاف دارند همينطور ابىّ بن كعب و زيد بن ثابت و ساير از قرّاء هم عرب بودهاند؛ اهل لسان بودهاند از حقيقت علم نحو و ادبيّت و عربيّت مطّلع بودهاند؛ و روى زبان مادرى و قواعدى كه در دستشان بود اينطور مىخواندهاند؛ و چنين بگوئيم كه اختلاف قرائت مستند به اختلاف و اجتهاد نظر خودشان است؟[2]**

این احتمال را به تفصیل سؤال می‌کنند.

> **علّامه: نه اينطور نيست؛ ظاهر اختلافشان از نقطه نظر رواياست؛ يعنى استناد به رسول اللّه مىدهند؛ مثلا در ملك يوم الدّين**

> **رواياتى داريم كه مى‌گويند رسول خدا هم ملك مى‌خواندهاند و هم مالك است؛ اگر دو رواية متواتر باشد لازمهاش اين است.قارى ملك بيشتر از مالك است؛ از هفت نفر قارى چهارتايشان ملك خواندهاند و مابقى آنها مالك خواندهاند؛ اعتبار هم با ملك مساعدتر است؛ بجهت آنكه يوم را معمولا به مالك نسبت نمى‌دهند به ملك مى‌دهند مى‌گويند: شاه فلان يوم نه مالك فلان يوم.مرحوم قاضى ره در نماز هم ملك مى‌خواندهاند؛ و در تفسير كشّاف وجوهى ذكر مى‌كند كه ملك اشمل و اعم و انسب است[3]**

«نه اينطور نيست»؛ تصريح ايشان است كه تعدد قرائات مستند به اجتهاد نيست.**«ظاهر اختلافشان از نقطه نظر رواية است؛ يعنى استناد به رسول الله مى‌دهند»؛** يعنى همانى كه صاحب وسائل در كتاب تواتر القرآن كسانى را كه اينها را به حضرت نسبت نمى‌دهند، مسخره كردند.

«مثلا در ملك يوم الدّين رواياتى داريم كه مى‌گويند رسول خدا هم ملك مى‌خواندهاند و هم مالك است؛ اگر دو رواية متواتر باشد لازمهاش اينست. قارى ملك بيشتر از مالك است». بعد از مرحوم آقاى قاضى نقل مى‌كنند كه ايشان «ملك» مى‌خواندند.

اين هم تذكرى بود كه داديم نكات خوبى در بر داشت.

---

[1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۵۲، ص: ۱۶۹؛ ... لما حج رسول الله ص حجة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل ع فقال اي محمد اتل علي القرآن حتى أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها فاجتمع إليه علي بن أبي طالب و ولداه الحسن و الحسين ع و أبي بن كعب و عبد الله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبد الله الأنصاري و أبو سعيد الخدري و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضي الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي ص القرآن من أوله إلى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف بينه له جبرئيل ع و أمير المؤمنين ع يكتب ذاك في درج من أدم فالجميع قراءة أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين..

[2]http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/q-tfs-000-000/q-tfs-000-007-00031.html

[3]همان

بررسی دیدگاه مرحوم کلینی پیرامون روایت «نزل علی حرف واحد»

حال به بحث خودمان برگردیم. بحث ما این بود: مرحوم کلینی رضوان‌الله‌علیه که روایات حرف واحد را آوردند، دیدگاه خودشان و نگاهی که به معنای این روایت داشتند، بازتابش به حمل شایع در خود کافی شریف به چه صورت است؟ من دو تا از آن‌ها را بگویم، اگر فرصت شد بقیه آن را بعداً می‌گویم. من این دو جلد کافی را آورده‌ام که مقصود من در یک جلد از آن است. یعنی در یک جلد کافی دو-سه روایت است که مقصود من را نشان می‌دهد.

جلد اول چاپ هشت جلدی که شروع کار صفحه ۴۳۸ است. سه صفحه دیگر مربوط به همین صفحه هست. صفحه ۲۱۱ و ۲۶۶ و ۲۶۷. در آیه شریفه هست: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ[1]». در صفحه ۲۱۱ روایت این است:

> **معلی بن محمد عن الوشاء قال: سألت الرضا ع فقلت له جعلت فداك فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون فقال نحن أهل الذكر و نحن المسئولون قلت فأنتم المسئولون و نحن السائلون قال نعم قلت حقا علينا أن نسألكم قال نعم قلت حقا عليكم أن تجيبونا قال لا ذاك إلينا إن شئنا فعلنا و إن شئنا لم نفعل أ ما تسمع قول الله تبارك و تعالى- هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب[2]**

من حدیث را نمی خواهم بخوانم و فقط می خواهم استشهاد خودم را بگویم: ببینید این معنا ندارد که یک راوی، کلام خدا را تغییر داده، سهو کرده و اشتباه کرده یا اجتهاد کرده باشد، بعد امام معصوم بیایند بگویند قول الله. این منظور من است. در روایت کافی شریف امام معصوم بگویند قول الله. شما می‌پذیرید؟! سبک اهل البیت به این صورت بوده؟! کسی اشتباهی کرده اما آن‌ها بگویند قول الله؟! چنین کاری نمی کردند.

«...أ ما تسمع قول الله تبارك و تعالى- هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب»؛ می‌فرمایند «اما تسمع قول الله». کما اینکه در جلسه قبل گفتم حضرت می‌فرمایند «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین[3]». اینجا می‌گویند «اما تسمع قول الله».

شاگرد: منظور از «قول الله» حتماً قرآن است؟

استاد: بله قرآن است دیگر، سوره ص آیه ۳۸.

شاگرد: تعدد قرائاتش چه شد؟

استاد: من میخواهم این را مقدمه بگویم تا ببینید در یک جلد که این روایات را میآورند در دیدشان چگونه اینها جمع میشده. صفحه ۲۶۶، حدیث دوم؛

> **عن بكار بن بكر عن موسى بن أشيم قال: كنت عند أبي عبد الله ع فسأله رجل عن آية من كتاب الله عز و جل فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبر به الأول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأن قلبي يشرح بالسكاكين «4» فقلت في نفسي تركت أبا قتادة بالشام لا يخطئ في الواو و شبهه و جئت إلى هذا يخطئ هذا الخطأ كله فبينا أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبي فسكنت نفسي فعلمت أن ذلك منه تقية قال ثم التفت إلي فقال لي يا ابن أشيم إن الله عز و جل فوض إلى سليمان بن داود فقال هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب و فوض إلى نبيه ص فقال ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فما فوض إلى رسول الله ص فقد فوضه إلينا[4]**

«... إن الله عز و جل فوض إلى سليمان بن داود فقال»؛ چه کسی فقال ؟ -این مقصود من است- چه کسی قال؟ خدای متعال،«هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب».

صفحه ۲۶۷ حدیث ششم؛

> عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله ع قال: إن الله تبارك و تعالى أدب نبيه ص فلما انتهى به إلى ما أراد قال له إنك لعلى خلق عظيم ففوض إليه دينه فقال و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و إن الله عز و جل فرض الفرائض و لم يقسم للجد شيئا و إن رسول الله ص أطعمه السدس فأجاز الله جل ذكره له ذلك و ذلك قول الله عز و جل- هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب
>
> **[5]**

این سه حدیث را ملاحظه کردید که به تعبیر امام علیه‌السلام «قول الله» است. حال به صفحه ۴۳۸ در همین جلد بیاییم.

> عن عبد الله بن سليمان عن أبي عبد الله ع قال: سألته عن الإمام فوض الله إليه كما فوض إلى سليمان بن داود فقال نعم و ذلك أن رجلا سأله عن مسألة فأجابه فيها و سأله آخر عن تلك المسألة فأجابه بغير جواب الأول ثم سأله آخر فأجابه بغير جواب الأولين ثم قال هذا عطاؤنا فامنن أو أعط بغير حساب و هكذا هي في قراءة علي ع قال قلت أصلحك الله فحين أجابهم بهذا الجواب عرفهم

> الإمام ....**[6]**

در این روایت حضرت آیه را به این صورت خواندند: «هذا عطائنا فامنن او اعط بغیر حساب» و بعد فرمودند «هکذا هی فی قرائة علی علیه‌السلام». خب مگر در سه روایت قبلی، حضرت نفرمودند قول الله؟! اینجا هم مگر نمی‌گویند «فی قرائة علی»؟! «قرائة علی» قول علی است یا قول الله است؟! معلوم است که قول الله است.

مرحوم مجلسی به اینجا که می‌رسند این عبارت را دارند:

> قوله علیه السلام: و هكذا هي، أقول: لم تذكر هذه القراءة في القراءات الشاذة و كأنه على هذه القراءة المن بمعنى القطع أو النقض و حمله على أن الترديد بين العطاء مع المنة و بدونها بعيد عن سياق الخبر، و على القراءة المشهورة المن بمعنى الإعطاء**[1]**

«قوله علیه السلام: و هكذا هي، أقول: لم تذكر هذه القراءة في القراءات الشاذة»؛ الص
در قرائات چنین چیزی نیست. تنها جایی است که به حضرت نسبت می‌دهند.**«و كأنه على هذه القراءة المن بمعنى القطع»؛** می‌خواهند روی این قرائت معنا را توضیح دهند.

خب الان هر دو ی این روایات در کافی شریف آمده است. ما سوالمان این است که مرحوم کلینی به‌عنوان یک محدث بزرگ که همه این‌ها را دیده‌اند، بین این دو چطور جمع می‌کردند؟ یعنی می‌گفتند قول خدا این است، چون در اینجا قرائت علی است؟! اما آن جا قول خدا نیست؟! تقیه است؟! الص لسان از این ابا داشت که بگوییم دارند تقیه می‌کنند و بعد بگویند قول الله. عرض من این است: زمانی‌که ایشان بودند با توجه به آن زمینه ای که فراهم بوده، می‌دانستند «قراءة علی» یعنی «من قرائاته» که معروف نیست. یعنی اگر من امام به جای «امسک» می‌گویم «او اعط»، قرائتی است که جد ام داشتند؛ نه این‌که قرائات دیگر را نداشتند. سبعة احرف را آن ها داشتند. این را داشتند که دیگران از آن خبر نداشتند. این عرض من در جمع بین این احادیث در جلد اول است.

---

[1] مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج۵ ؛ ص۱۶۸

[1]ص ۳۹

[2]الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج۱ ؛ ۲۱۱

[3] الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج2، ص: 493؛ إذا أردتم التوجه بنا إلى الله و إلينا فقولوا كما قال الله تعالى سلام على آل يس

[4]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۱، ص: ۲۶۵

[5]الكافي (ط - الإسلامية)، ج١، ص: ٢٦٧

[6]همان ۴۳۸

رابطه تحریف و تعدد قرائات

شاگرد: اینکه معنای «اعط» با «امسک» متفاوت است، با تحریف منافاتی ندارد؟

استاد: نه، اتفاقا ما این را به این صورت جمع کردیم و گفتیم پنج-شش جور میتواند باشد. تا وحی بیانی و وحی تفسیری هم جلو رفتیم که با هم موازی بودند. بحث خوبی که مطرح شد؛ هر کسی حال داشت بعدا ًاین را ادامه بدهد. مواردی از تعدد قرائات هست که اصال ًبا وحی تفسیری و وحی بیانی جور در نمیآید. مرحوم آقای عسگری به همه اینها میگفتند که وحی بیانی است. ایاتان هست که بحث کردیم؟!

ما این سؤال را مطرح کردیم که سؤال خیلی خوبی بود؛ در میان قراءات متعدد مواردی هست که وحی بیانی که ایشان می گویند، اصال ًجور در نمیآید. و لذا ما گفتیم تعدد قرائات دو نوع کلی دارد: ترادف تسهیلی و تباین تنزیلی. ترادف تسهیلی قول کسانی بود که بد معنا کرده بودند. ولی میتوانست در برخی از قرائات در نظر جلیل باشد. اما مهم تباین تنزیلی بود. و لذا این سؤال مطرح شد که در تعدد قرائات کجا است که اصال ًبا حرف متاخرینی که توجیه کرده اند، جور در نمیآید؟! منظور تعدد قرائاتی است که اصال ًنمی شود با وحی بیانی و تفسیری آن را توضیح داد.

شاگرد: به غلف و غلُف مثال زدید.

استاد: غلف و غلُف دو معنای متباین بود. در تفسیر منسوب به امام عسگری سلام الله علیه بود. از موارد خوبی که پیدا کردیم بود. حضرت در تفسیری که منسوب به امام است فرمودند «و قالوا قلوبنا غُلف»، در قرائت دیگر «قالوا قلوبنا غُلُف» که امام هر دو را توضیح دادند. یکی از آنها حالت مسخره داشت و دیگری حالت تکبر و تبختر داشت. حضرت فرمود که اینها هر دوی اینها را گفته بودند. هم حالت مسخره را گفته بودند و هم تکبر و تبختر را گفته بودند. خدای متعال در یک جمله هر دو را به صورت قرائت آورده است. یکی قرائت آن «قالوا قلوبنا غُلُف» است و در قرائت دیگر «قالوا قلوبنا غُلف» است. بعد چه چیزی منسوب به حضرت بود این بود که حضرت فرمودند «و کال ًالقرائتین حق لانهم قالوهما». هر دو را گفته بودند پس هر دو حق هستند. این تعبیری تفسیر امام بود که شما فرمودید. ببینید اصال ًبا تفسیر بیانی جور در نمیآید. یعنی بین غلف و غلُف تباین است.

مورد دیگر «و منهم من بدل تبديلا» بود. اهلسنت هم آن را مفصل داشتند که در دو قراءت آن هم تباین بود و با هم جور در نمی آمد. یکی هم رایج ترین قرائت محل ابتلا است که «مالک» و «ملک» است. این دو محل ابتلای هر متدینی در طول تاریخ بوده. حرفهای آن را مفصل خواندیم. بزرگانی [1] بودند که میگفتند من هر دوی آنها را میخوانم؛ احب القرائه بکل منهما؛ چون حضرت هر دوی آنها را میخواندند. پسر ابن جزری در شرح کتاب پدرش این جمله را گفت. اینها از بزرگان علم قرائت بودند.

«ملک» و «مالک» دو قرائت هستند، اما کدام یک بیان دیگری است؟! کدام تفسیر دیگری است؟! تفسیر و بیان نیست، بلکه مبانی هستند. «ملک» یعنی سلطان و پادشاه، «مالک» یعنی صاحب. دو معنا است. چقدر بحث‌های گوناگونی سر آن ها شده است. منظور اینکه این هم بحث خوبی است.

ببینید اساساً تعدد قرائات بون بعیدی با تحریف دارد. تحریف این است که یک کلام عوض شود. تعدد قرائت دقیقاً حفاظ بر آن چیزی است که ملک وحی آورده است و با گوش خودش از استادش و از استادش، همه شنیده‌اند تا می‌رسد به آن جایی که کسی مد «و ال الضالین» را پنج الف می‌کشید، این مسعود سه بار سر گرفت و گفت این جور که من می‌خوانم بخوان؛ من با گوش خودم از حضرت شنیدم. حتی مد را رعایت می‌کردند. در اصول و فروع قرائات، تنها فروعش نیست. فرش القرائات[2] نبود که تنها تبایین باشد. حتی در اصول القرائات هم این قدر دقت می‌کردند. ابو علی فارسی چه گفت؟ اینها خیلی شواهد مهمی است. ابوعلی فارسی در الحجة للقراء السبعة -که مرحوم طبرسی هم مفصل از او نقل می‌کند- در ضمن «مالک یوم الدین» گفت زدن همه اهل ادب می‌توان «مالک» را اماله کرد. از نظر فن ادب مشکلی برای اماله «مالک» نیست. اما در قرائت نمی‌توانید الف «مالک» را اماله کنید. چون «لم یرو عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله[3]». حرف او را ببینید! اینها خیلی مهم است. یعنی وقتی در فضای قرائات می‌روید باید بگوید که شنیدم. نه اینکه بگوید «مالک» است و جایز است که آن را اماله کنیم. می‌گوید نه، حق ندارید؛ «القرائة سنة متبعة». خب کسی که این فضاها را نبیند و دور باشد می‌گوید که خود آنها اجتهاد کرده‌اند. این ابو علی فارسی است که یکی از بزرگان فن است. عرض کردم ببینید مجمع البیان چقدر از او نقل می‌کنند. کتابش در الشامله هست؛ الحجة للقراء السبعة. در ذیل «مالک یوم الدین» نگاه بکنید.

بقیه چیزهایی که در کافی شریف هست را آورده بودم تا بخوانم، زنده بودیم برای جلسه بعد.

شاگرد: تلقی علامه این بود که من قبل الرواة را منافی این نمی‌دانستند که از جانب پیامبر باشد.

استاد: بله، منافی نمی دانستند و صحبت‌آن حدیث شد. الاختلاف؛ «لوجدوا فیه اختلافا کثیرا»؛ در آن زمان قرائات به مترادف بین مردم زیاد بود و طوری بود که معنا تغییر می‌کرد. لذا حضرت فرمودند اینها که فرق می‌کند. حضرت فرمودند آن چه که موجب اختلاف است از روایتی می‌آید که نقل به معنا می‌کنند و مثل سفیان حدیث سبعة احرف را معنا می‌کنند.

شاگرد: اینکه علامه داشتند بیان دیگری بود که منافاتی با این نداشت که اختلاف باشد اما من قبل الرواة بما وی راوی از پیامبر باشد نه این که اختلاف به آن معنایی که می فرمایید باشد .

استاد: ولی روایت می‌فرماید «حرف واحد».

شاگرد: دو روایت است.

استاد: این دو روایت پشت سر هم است. روایت دوازدهم و سیزدهم بود.«عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة».

و الحمد لله رب العالمین

[1]شرح طيبة النشر لابن الجزري (ص: ٤٩) ؛ وفي ذلك نظر فإن كلا منهما ثبت متواترا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقرأ به جماعة من الصحابة والتابعين، وأنا أحب القراءة بكل منهما في كل ركعة

[2]القراءات القرآنية، ص ١٢٨؛ و اذا رجعنا الى كتب القراءات لمعرفة ما تدرسه من موضوعات نجدها تصنف الموضوعات القرائية الى نوعين هما: 1 - الاصول: و يعنى بها الاحكام العامة التي تأخذ بشكل قواعد تطرد في عموم الكلمات القرآنية وقف موارداها. 2 - الفرع: - و يصطلح عليها ب(الفرش) ايضا - و ياري بها الاحكام الخاصة التي تقتصر على مواردها الجزئية فقط. و الاصول القرائية هي أمثال: الادغام. هاء الكناية. المد و القصر. الهمز. احكام النون الساكنة و التنوين. الفتح و الامالة و بين اللفظين. الوقف. و الفرش القرائي هو أمثال: ما ورد في قراءات سورة (الفاتحة) حيث أقرأ عاصم و الكسائي (مالك) بالألف، و أقرأ باقي السبعة (ملك) بغير ألف و ما ورد في قراءات سورة (الاعراف) حيث أقرأ ابن عامر (قليلا ما يتذكرون - 3 -) بالياء من أول الفعل و أقرأ باقي السبعة (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) بغير ياء.

[3]الحجة للقراء السبعة ج1 ص 8؛ أبو علي الفارسي فقال: لم يمل أحد من القراء ألف مالك، وذلك جائز إلا أنه لا يقرأ بما يجوز إلا أن يأتي بذلك أثر مستفيض».